

## Examining the First Principle of Peace or Jihad in the Thought of Twelvers and Sunnis<sup>1</sup>

Mahdi Noruzi<sup>\*</sup>

Seyyed Hamid Jazayeri<sup>\*\*</sup> Hoseyn Rajabi<sup>\*\*\*</sup>

(Received on: 2017-09-25; Accepted on: 2018-09-09)

### Abstract

Throughout the history of Islamic thought, for years and even centuries, the question has been raised whether Islam advocates the originality of jihad or peace. In this article, two theories in Imami and Sunni thoughts are studied and the views of denominations and their jurists are mentioned and analyzed in order to provide appropriate solutions based on specific rules. This article examines the verses that indicate the first principle of jihad with a descriptive-analytical approach and concludes that they are in the position to confront *koffar harbi* (infidels against whom war can be waged). To confirm this, the practice and tradition of the Prophet (S) as well as the verses that refer to the peace and seclusion are cited. Therefore, the theory proposed and strengthened in this study is that the first principle in relations with infidels is authoritative peace, in which, of course, the conditions of Islamic sovereignty and independence must be taken into account.

**Keywords:** Originality of Peace, Originality of Jihad, Authoritative Peace, Imamate, Sunni.

---

1. This article is taken from: Mahdi Noruzi, "The Realm of the Principle of Fidelity to the Covenant in Jurisprudential Denominations", PhD Thesis, Supervisor: Seyyed Hamid Jazayeri, Faculty of Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran 2017.

\* PhD Student in Comparative Studies of Islamic Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author), m.norouzi@urd.ac.ir.

\*\* Associate Professor, Department of Quranic Sciences, Al-Mustafa University, Qom, Iran, quran.olum@chmail.ir.

\*\*\* Assistant Professor, Department of Jurisprudential Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, h.rajabi@urd.ac.ir.

# پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی

سال هشتم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۲۹-۵۶ «مقاله پژوهشی»

## بررسی اصل اولی صلح یا جهاد در اندیشه امامیه و اهل سنت<sup>۱</sup>

مهدی نوروزی\*

سید حمید جزایری\*\* حسین رجبی\*\*\*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۸]

### چکیده

در طول تاریخ تفکر اسلامی، سال‌ها و بلکه قرن‌های متوالی این مسئله مطرح بوده که اسلام طرفدار اصالت جهاد است یا صلح. در این مقاله، دو نظریه در تفکر امامیه و اهل سنت بررسی شده و دیدگاه‌های مذاهب و فقه‌های آنها مطرح و واکاوی شده است تا راهکارهای مناسب بر اساس قواعد مشخص ترسیم شود. این مقاله با رویکرد توصیفی تحلیلی آیاتی را که ظهور در اصل اولی جهاد دارند، بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که آنها در مقام مقابله با کفار حربی هستند. برای تأیید این مطلب به سیره و سنت پیامبر ﷺ و همچنین آیاتی استناد شده که به صلح‌دوستی و اعتزال اشاره دارد. بنابراین، نظریه‌ای که در این پژوهش مطرح و تقویت می‌شود، این است که اصل اولی در روابط با کفار صلحی مقتدرانه بوده، که البته باید در آن، شرایط سیادت و استقلال اسلامی لحاظ شود.

**کلیدواژه‌ها:** اصالت صلح، اصالت جهاد، صلح مقتدرانه، امامیه، اهل سنت.

۱. برگرفته از: مهدی نوروزی، قلمرو قاعده وفای به عهد در مذاهب فقهی، رساله دکتری، استاد راهنما: سید حمید

جزایری، دانشکده مذاهب، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، ۱۳۹۶.

\* دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

m.norouzi@urd.ac.ir

\*\* دانشیار گروه علوم قرآن، جامعه المصطفی، قم، ایران Quran.olum@chmail.ir

\*\*\* استادیار گروه مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران h.rajabi@urd.ac.ir

## مقدمه

با توجه به اوضاع و احوال حساس جوامع اسلامی در زمان حاضر و وجود گروه‌های تکفیری و اندیشه‌های جهادی نادرست آنها از اصالت جهادی بودن اسلام از یک طرف، و همچنین روابط گسترده و پیچیده با کفار و کشورهای بیگانه از طرف دیگر، این واقعیت احساس می‌شود که: نگاه درست و صحیح در این زمینه چیست؟ و با آنها چگونه باید تعامل کرد؟

به طور کلی، جواز پیمان و عهد با کفار در قرآن کریم صادر شده، اما از طرفی برخی آیات قرآن بیانگر این است که اصل اولی در روابط با کفار، اعم از کتابی یا مشرک، ولو اینکه محارب نباشند، جنگ با آنها تا حصول ایمان است؛ الا اینکه کفار کتابی بر اساس تخفیف می‌توانند با پرداخت جزیه و بدون ایمان آوردن، از جهاد رهایی یابند و اگر از ناحیه آنها جزیه پرداخت نشود، حکم اولی که همان جهاد است برای آنها اجرا می‌شود.

نکته در خور توجه اینکه، اگر اصل اولی با کفار جهاد باشد، قرارداد بستن با آنها از هر نوع باشد (صلح یا اقتصادی) از نوع احکام ثانوی محسوب می‌شود. از این رو، ضروری است دیدگاه‌های مذاهب و فقه‌های آنها بررسی شود تا راهکارهای مناسب بر اساس قواعد و قوانین مشخص راجع به تعاملات با کفار، اعم از قراردادها و همچنین پاسخ‌گویی به شبهات فکری گروه‌های جهادی، مطرح گردد. در این مقاله می‌کوشیم ادله قرآنی، روایی و سیره را که در این زمینه، مشهور علمای مذاهب به آن استناد کرده‌اند، به صورت تحلیلی بررسی کنیم.

## نظر مشهور علمای امامیه درباره اصل اولی در روابط با کفار

شیخ طوسی در نه‌پایه می‌گوید کلیه مخالفان اسلام (غیرمسلمانان) از سایر اصناف کفار محکوم به مقاتله هستند؛ ولی تفاوتشان در این است که از کافران مشرک جز اسلام آوردن چیزی پذیرفته نمی‌شود، ولی از کافران اهل کتاب، اعم از یهودی، مسیحی و مجوس، جزیه قبول می‌شود و در قبال پرداخت جزیه و رعایت شرایط آن، جان و مال و ناموسشان محفوظ می‌ماند؛ ولی اگر از پرداخت جزیه خودداری کردند، حکم آنها همانند سایر اصناف کفار، قتل است که البته این حکم قتل کفار بعد از دعوت آنها به اسلام است (طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۱-۲۹۲). شیخ طوسی در المبسوط نیز همین نظر را دارد (همو، ۱۳۸۷: ۹/۲). همچنین، از سخن وی در الخلاف نیز ادعای اجماع علمای اسلام، اعم از شیعه و سنی، فهمیده می‌شود، که اهل کتاب یا باید اسلام بیاورند یا باید جزیه بدهند و الا کشته می‌شوند (همو، ۱۴۰۷: ۵۴۰/۵-۵۴۱).

حلی در تذکره می‌گوید در اوایل اسلام، به دلیل ضعف مسلمانان جهاد واجب نبود و مسلمانان باید خودداری و صبر می‌کردند، ولی در مرحله بعد جواز جهاد با محاربان اسلام، از جانب خدا صادر شد و در آخر که مسلمانان به قدرت کافی دست یافته بودند، اجازه مطلق جهاد بدون هیچ‌گونه شرطی داده شد (حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۹-۱۵). از این سخن حلی برمی‌آید که در نهایت جواز جهاد با کفار بدون شرط حربی بودن صادر شده است. از لسان برخی دیگر از علمای امامیه همین قاعده برمی‌آید که اگر کفار (اعم از کتابی و مشرک) دعوت به اسلام را نپذیرفتند، اصل اولی درباره آنها جنگ است، ولی اهل کتاب می‌توانند با پرداخت جزیه از جهاد جلوگیری کنند (ابوصلاح حلبی، ۱۴۰۳: ۲۴۶؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۳۴۲/۱؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۶/۲). حتی برخی ادعای عدم خلاف در این خصوص کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۳۱/۲۱).

در مقابل نظر مشهور امامیه، متفکرانی هستند که جهادهای صدر اسلام را دفاعی می‌دانند و به اصالت صلح قائل‌اند؛ سبزواری می‌گوید رسول خدا ﷺ آغازگر هیچ جنگی در مقابل مشرکان نبود (سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۳۸/۹). شمس‌الدین معتقد است جهاد در اسلام جنس ندارد که دارای انواع مختلف باشد، بلکه جهاد نوع واحدی است که آن هم دفاعی است (شمس‌الدین، ۱۹۹۷: ۱۰۲-۱۰۷). از فحوای کلام مطهری و فقهایی همچون منتظری و موسوی اردبیلی هم، نظریه دفاعی بودن جهاد در اسلام به دست می‌آید (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۲۱/۲۰؛ منتظری، بی‌تا: ۵۷۶/۲؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۶/۲).

### نظر مشهور علمای اهل سنت درباره اصل اولی در روابط با کفار

از فتاوی بسیاری از علمای اهل سنت این مطلب برمی‌آید که آنها هم در رابطه با کفار، اعم از کتابی و مشرک، اصل اولی را جهاد می‌دانند. فقط در خصوص جواز جزیه‌گرفتن از کفار مشرک اختلاف نظر دارند و جمهور شافعیه و حنابله و ابن‌ماجشون از مالکیه قائل به مجازنبودن گرفتن جزیه از مشرکان (اعم از عرب و عجم) هستند و می‌گویند جز اسلام از آنها قبول نمی‌شود و اگر مسلمان نشدند کشته می‌شوند (نوی، ۱۴۰۵: ۳۰۴/۱۰-۳۰۵؛ الخطیب الشربینی، بی‌تا: ۲۴۴/۴؛ البهوتی، ۱۴۰۲: ۱۱۸/۳؛ مجموعه من المؤلفین، بی‌تا: ۱۷۰/۱۵).

البته مالک و فقهایی حنفی با توجه به روایت ابن‌قاسم و احمد بن حنبل بر اساس روایت حسن بن ثواب، قائل به جواز اخذ جزیه از مشرکان غیرعرب شدند و در این زمینه به آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه: ۵) استدلال کردند، زیرا این آیه مختص به مشرکان اعراب است و در آن آمده است: «فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» (توبه: ۵)؛ و چهار ماه حرام نزد مشرکان عرب حرمت داشتند

و قتال در آن ماه‌ها را حرام می‌دانستند، اما در غیر آن را نه (مجموعه من المؤلفین، بی‌تا: ۱۷۱/۱۵). از این رو پیامبر اکرم ﷺ از مشرکان عرب جزیه قبول نمی‌کردند و حکم به قتل آنها می‌دادند (همان؛ ابن‌ترکمانی، بی‌تا: ۱۸۷/۶). در دلیل این مطلب گفته شده که، کفر آنها عمیق‌تر و غلیظ‌تر است، چراکه قرآن به زبان آنها نازل شده و معجزه آن در حق آنها آشکارتر است (مجموعه من المؤلفین، بی‌تا: ۱۷۲/۱۵).

در مقابل نظر مشهور اهل سنت، فقهای از عامه وجود دارند که ماهیت جنگ‌های پیامبر ﷺ را دفاعی می‌دانند. در واقع، آنها اصالت را به صلح می‌دهند. این افراد عبارت‌اند از: ابن‌تیمیه حرانی (زحیلی، ۱۴۱۹: ۱۱۰)، ابن‌قیم (همان)، محمد عبده (عبده، ۱۹۶۶: ۹۹)، محمود شلتوت (شلتوت، ۱۴۰۳: ۱۲۶)، وهبه زحیلی (زحیلی، ۱۴۱۹: ۱۰۶)، عمر احمد فرجانی (فرجانی، ۱۹۸۸: ۷۷)، و سید سابق (سید سابق، بی‌تا: ۱۸-۱۶/۳). رشید رضا در این خصوص می‌گوید همانا اکراه در دین از منظر اسلام منفی است و رسول اکرم ﷺ با هیچ کدام از اعراب یا غیراعراب به دلیل اکراه بر اسلام محاربه نکردند، چراکه این عمل مخالف آیه «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: ۹۹) است (رشیدرضا، ۱۹۹۰: ۵۱/۴).

همچنین، برخی از علمای عامه می‌گویند علت قتال در اسلام جنگ است نه کفر؛ و مقاتله با کسانی که با اسلام جنگ ندارند جایز نیست و اسلام بر روابط تجاری با امت‌های دیگر تأکید دارد و این نشان می‌دهد که روابط خارجی در اسلام بر اساس صلح است نه جنگ (زحیلی، ۱۴۱۹: ۱۳۳). بنابراین، طبق نظر اکثریت فقهای شیعه و اهل سنت، اصل اولی در رابطه با کفار، باید جهاد با آنها باشد مگر اینکه با صلح مواعده، امان یا جزیه، از آن جلوگیری شود. وهبه زحیلی این مطلب را به جمهور فقهای شیعه و عامه در قرن دوم هجری نسبت می‌دهد (همان: ۱۳۰) که به ادله گوناگون از جمله آیات قرآن و روایات و اجماع استناد می‌کنند.<sup>۱</sup>

طباطبایی حدود ۳۶ مرتبه درباره جهاد و انواع آن و همچنین ۱۱ مرتبه درباره جنگ و احکام کلی آن در اسلام سخن گفته است (حق‌پناه، ۱۳۸۸: ۷۹) که از جمله آن، تفسیر آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ بقره است که در آن مباحث مبسوطی درباره جهاد دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۰/۲-۶۷). از سخن طباطبایی در ابتدای تفسیر این آیات برمی‌آید که وی هم مانند اکثر فقهای اسلام، اعم از شیعه و سنی، معتقد است اگر دعوت و تبلیغ در رابطه با کفار مشرک مفید واقع نشد، باید با آنها جهاد کرد (همان: ۶۲/۲). این مطلب در ظاهر نشان می‌دهد که طباطبایی جهاد ابتدایی را قبول دارد و مؤید آن نیز کلام وی ذیل آیه ۵ سوره توبه است که جهاد با مشرکان را مطلق می‌داند؛ یعنی وی جواز جهاد ابتدایی را، اعم از حربی و غیرحربی، در نظر می‌گیرد (همان: ۱۵۳/۹-۱۵۴) ولی نکته‌ای که درباره تفسیر آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره بقره در سخن وی مشهود است این است که مخاطب این آیات را

مشركان مکه می‌داند که حربی محسوب می‌شوند (همان: ۶۰/۲-۶۴).<sup>۲</sup> طباطبایی حتی آیه «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً» (بقره: ۱۹۳) را که صریح‌ترین آیه در جنگ با کفار کتابی و مشرک است و به دلیل اطلاقش شامل حربی و غیرحربی می‌شود در مقابله با مشركان مکه که حربی هستند، اثبات می‌کند (همان: ۶۲/۲).

بنابراین، به نظر می‌رسد طباطبایی در تفسیر این آیات جهاد، آنها را در مقابل کفار حربی می‌داند و در واقع در مقام تفسیر آیات قاتل به جهاد دفاعی می‌شود؛ چراکه اطلاق آیه ۵ سوره توبه با دیگر آیات جهاد که جهاد را در مقابل حربیون می‌دانند، مقید می‌شود. مؤید دیگر برای قاتل بودن وی به جهاد دفاعی، صدور جواز دوستی با کفار، اعم از کتابی و مشرک، با قید هم‌عرض بودن دوستی با مسلمانان و حفظ سیادت و استقلال مسلمانان با توجه به آیه ۲۸ آل‌عمران<sup>۳</sup> است (همان: ۱۵۱/۳) که این مطلب به طریق اولی دلالت بر اصل اولی صلح و مجاز نبودن جهاد ابتدایی دارد. در ادامه، برخی آیات را که درباره جهاد و تأیید آن نازل شده است بررسی می‌کنیم.

### اهم آیات دال بر صلح‌نکردن با کفار و مشركان (دال بر جهاد)

#### ۱. آیه ۱۹۰ سوره بقره و ۵ سوره توبه

«وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)؛ نکته مهم در این آیه مقیدشدن آن به جنگ با مقاتلین است، حال چه مقاتلین طبق شأن نزول، کفار مکه باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۰/۲) یا عموم مقاتلین در نظر گرفته شوند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۰/۲) که با ظلم و عدوان تجاوز می‌کنند (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۶۸/۲) این آیه مقید به وصف شده و طبق قاعده «تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است» (منتظری، ۱۴۰۹: ۳۵۱/۷) که برخی از فقها آن را پذیرفته‌اند (ولایی، ۱۳۹۲: ۳۰۶)، و برخی مانند خویی، بروجرودی و شبیری زنجانی آن را فی‌الجمله قبول دارند (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۹۲۵/۳) در مقام مقابله با کفار حربی نازل شده است.

البته برخی کوشیده‌اند اثبات کنند که این آیه با آیه ۵ سوره توبه «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُواهُمْ وَ أَحْضَرُوهُمْ» نسخ شده است (راوندی، ۱۴۰۵: ۳۳۰/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۰/۲؛ حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۹-۱۵)، چراکه آیه ۵ سوره توبه به طور مطلق دستور قتل کفار، اعم از محارب و غیرمحارب، را صادر کرده است. حتی برخی از فقهای اهل سنت با استناد به آیه ۵ سوره توبه، ادعای عدم خلاف می‌کنند که امام مسلمانان یا جانشین آن باید کفار را در بلادشان محاصره

کند و امر را در ورود و خروج و رسیدن طعام به آنها سخت کند تا مسلمان شوند، حتی اگر در بین آنها کودک یا سال خورده موجود باشد (مجموعه من المؤلفین، بی تا: ۲۹۴/۱۷ و ۲۹۵).

ولی فاضل مقداد در کنز العرفان، نسخ را خلاف اصل می داند. از این رو می کوشد تناقض این آیات را به نحو دیگری اصلاح کند. وی می گوید منظور از «مقاتلین» در آیه ۱۹۰ سوره بقره، لزوماً جنگجویان نیستند، بلکه منظور اهل قتال اند که توانایی قتال دارند، ولو اینکه بالفعل قتال نمی کنند؛ برخلاف افرادی مثل سالمندان و کودکان و زن ها که توانایی قتال ندارند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵: ۳۴۳/۱-۳۴۴).

در جمع بندی بهتر این آیات می توان گفت، با توجه به سیاق آیات سوره توبه که بیان حال مشرکان مکه است، آنها افرادی عهدشکن و فاسق بودند و اگر قدرت پیدا می کردند مسلمانان را از بین می بردند، به طوری که در آیه ۱۳ سوره توبه<sup>۴</sup> علت قتال با مشرکان را نقض عهد معرفی می کند. جواد آملی هم ذیل همین آیه می گوید: «قرآن کریم مبارزه با چنین افرادی را نه به خاطر بی ایمانی، بلکه به خاطر بی تعهدی آنها می داند» (جواد آملی، ۱۳۷۸: ۱۵). بدین ترتیب ایشان هم آیه ۵ سوره توبه را مطلق نمی داند و آن را با توجه به آیه ۱۳ سوره توبه، حمل بر فقدان وفای به عهد در مشرکان مخاطب آیه ۵ سوره توبه می داند. در واقع، مشرکان در آیه ۵ سوره توبه به دلیل عهدشکنی حربی محسوب می شوند. از این رو علمایی از اهل سنت و امامیه معتقدند سیاق این آیات توبه به عهدشکنانی اختصاص دارد که علیه مسلمانان اقدام کردند (ابن عربی، بی تا: ۹۰۰/۲-۹۰۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۴۷/۲؛ سبحانی، ۱۴۲۱: ۴۸۲/۷-۴۸۳). لذا آیه ۵ سوره توبه نمی تواند ناسخ آیات جهاد، مانند آیه ۱۹۰ سوره بقره و دیگر آیاتی باشد که جهاد را مقید به حربی بودن کفار می داند.

## ۲. آیه ۱۹۱ سوره بقره

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ آخِرِ جُوهْمُ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۱۹۱)؛ فاضل جواد این آیه را بدون هیچ شرطی، بر جواز قتال با مشرکان حمل می کند (کاظمی، بی تا: ۳۲۰/۲-۳۲۱). فاضل مقداد می گوید این آیه ناسخ کلیه آیاتی است که امر به مواعده و خودداری از قتال کفار می کند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵: ۳۵۵/۱). از مضمون سخن حلی در تذکره نیز همین مطلب برمی آید (حلی، ۱۴۱۴: ۱۴/۹-۱۵)، ولی با اندکی دقت چنین ثابت می شود که این آیه در تأیید آیه قبل، که درباره کشتن محاربان مقاتل بود، آمده و دستور مقابله به مثل درباره آنها را می دهد؛ چراکه آنها رفتارهایی از جمله کفر، بیرون راندن از وطن و شکنجه مسلمانان داشتند، که قرآن این کردارشان را فتنه نامیده و آن را بالاتر از قتل دانسته است.

طباطبایی می‌گوید فتنه‌انگیزی از قتل بدتر است، چراکه قتل فقط زندگی این دنیا را از بین می‌برد، ولی فتنه زندگی دو جهان را نابود می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۱/۲). البته رشید رضا هم علت جواز جهاد در آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره بقره را جنگ افروزی دشمن از روی تجاوز و عداوت می‌داند (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۶۸/۲) و می‌گوید هیچ بلایی بالاتر از این نیست که انسان را به سبب اعتقادی که با عقل خودش به آن رسیده عذاب و شکنجه کنند (همان: ۱۶۹/۲). این عمل کفار نوعی محاربه و بلکه بالاتر از آن است.

به نظر می‌رسد مقاتله با کفار در این آیه مشروط به حربی بودن آنها است، چراکه اولاً با توجه به سیاق آیه قبل<sup>۳</sup> این آیه در توضیح و در ادامه آن است (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲۴۳/۲)؛ ثانیاً در خود این آیه قیوداتی از جمله «حيث اخرجوكم» و «والفتنة اشد من القتل» و «حتى يقاتلوكم» و «ان قاتلوكم» وجود دارد که حاکی از آن است که دستور مقابله به مثل می‌دهد نه بیشتر. پس معلوم می‌شود در این زمان که قرآن دستور جهاد می‌دهد کفار اعمالی انجام دادند که در حد مقاتله و بلکه بالاتر است؛ چراکه می‌فرماید: «الفتنة اشد من القتل». از این رو این آیه هم، جواز جهاد را درباره کفار حربی می‌دهد.

### ۳. آیه ۱۹۳ بقره و آیه ۲۹ سوره توبه

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (بقره: ۱۹۳)؛ سیاق آیات قبل و بعد نشان می‌دهد که این آیه درباره مشرکان حربی مکه است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۰/۲). طباطبایی اهل کتاب را از ذیل این آیه خارج می‌داند (همان: ۶۲/۲). این آیه عطف بر آیه ۱۹۰ سوره بقره است که نقطه آغاز قتال را نشان می‌داد و آیه ۱۹۳ بقره نهایت قتال را با مقاتلین نشان می‌دهد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۷۰/۲). ولی از این آیه فهمیده می‌شود که آیه در جهاد با کفار اطلاق دارد، چه مشرک باشند و چه اهل کتاب؛ چراکه بسیاری از مفسران، «فتنه» را به معنای «کفر» تعبیر کردند (ابن عربی، بی‌تا: ۱۰۸/۱-۱۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۳/۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۷۲/۱). منظور از «کفر» در این آیه اعتقادداشتن به اسلام است (اعم از مشرک و کتابی)، چراکه در آیه ۲۹ سوره توبه به دلیل بی‌ایمانی اهل کتاب، به جنگ با آنها توصیه می‌شود.

آیه ۲۹ سوره توبه می‌فرماید باید با اهل کتاب جنگید تا زمانی که یا ایمان بیاورند یا با ذلت جزیه دهند. ولی پرسش این است که: با کدام اهل کتاب باید مقاتله کرد؟ آنچه مشهود است، منظور از «اهل کتاب» در این آیه، اهل کتاب حربی است نه هر اهل کتابی؛ چراکه در آیه آمده است که یا باید اسلام بیاورد یا باید ذلیلانه جزیه دهد. این نشان‌دهنده آن است که مقصود، اهل کتابی هستند که در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و مقررات جامعه اسلامی را رعایت



نمی‌کنند؛ بدیهی است که اگر شخصی در مملکتی زندگی کند که اسلامی باشد، باید به قوانین و شریعت آن دین احترام بگذارد.

قیود سه‌گانه موجود در آیه ۲۹ توبه<sup>۶</sup> هم به این مطلب اشاره دارد که این گروه از اهل کتاب مقررات جامعه اسلامی را رعایت نمی‌کردند. از این‌رو، این دسته از اهل کتاب یا باید مسلمان شوند یا کشته شوند، چون نظم جامعه اسلامی را بر هم زدند. البته راه سومی هم برای اهل کتاب هست<sup>۷</sup> که بر دین خود و آیین خود باقی بمانند اما شرایط قانونی و شرعی اسلام را رعایت کنند و جزیه را به عنوان مالیات زندگی در حکومت اسلامی بپردازند؛ چراکه ارض اسلامی به واسطه اسلام آباد شده و این همه امکانات از قبیل راه‌ها یا مدارس و امکانات عمومی که به واسطه مالیات و خمس اموال مسلمانان ساخته شده و اهل کتاب از آنها استفاده می‌کنند، احتیاج به پرداخت عوض دارد.

بنابراین، این احتمال مطرح است که آیه ۱۹۳ سوره بقره در جهاد با کفار، اعم از مشرکان و اهل کتاب، اطلاق داشته باشد، اما مقید به حربی بودن آنها است. از طرف دیگر، آیه ۲۹ سوره توبه ظهور در جنگ با اهل کتاب حربی دارد، ولی به واسطه پرداخت جزیه آن هم به صورت ذلت‌بار «حَتَّىٰ يَعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) و تسلیم در برابر مقررات اسلامی از جنگ با آنها عدول می‌شود.

#### ۴. آیه ۷۳ سوره توبه

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۷۳)؛ طبق سخن طباطبایی، «جهاد» و «مجاهدت» به معنای به‌کارگیری نهایت سعی و تلاش با دست و زبان است، تا جایی که منتهی به قتال شود. البته در قرآن بیشتر در معنای «قتال» استفاده شده، ولی در معنای غیرقتال هم به کار رفته است. البته معنای «قتال» فقط درباره کافران به کار رفته است. از طرفی برای ما ثابت است که حکم فقهی منافق در ظاهر قتال نیست؛ چراکه او در ظاهر ادعای ایمان می‌کند و تعبیر «واغلظ علیهم» تأکید می‌کند که منظور از این آیه نهایت سخت‌گیری راجع به آنها است و آن سخت‌گیری هم باید مطابق مصلحت باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳۹/۹). بنابراین، حداکثر نتیجه حاصل از این است که در مقابل کفار و منافقان باید نهایت غلظت را به خرج داد و مقدار و میزان آن نهایت غلظت با توجه به اوضاع و احوال سنجیده می‌شود. از این‌رو، این آیه درباره تفاوت حکم قتال کفار و انواع آن اجمال دارد و باید به آیات دیگر رجوع کرد.

### ۵. آیه ۱۲۳ سوره توبه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (توبه: ۱۲۳)؛ برخی با توجه به این آیه معتقدند چون قتال در اسلام برای دعوت به اسلام است و دعوت و تبلیغ طبق آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) از قاعده «الاقرب فالاقرب» پیروی می‌کند، از این رو در جهاد هم باید از این قانون پیروی کرد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۶۵/۱۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۷۲/۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۹۶/۸). طباطبایی این آیه را دستور عمومی به جهاد برای بسط اسلام می‌داند؛ چون اگر هر طایفه‌ای از مسلمانان در هر جایی که هستند با کفار همسایه خود بجنگند، اسلام در همه مناطق هستی گسترش می‌یابد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۰۴/۹). از سخن طباطبایی مشخص می‌شود با اینکه این آیه با «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده، آن را عموم افرادی نمی‌داند؛ چون وی مخاطب این آیه را طایفه‌های اسلامی دانسته است. اما به نظر می‌رسد، برخلاف نظر طباطبایی، حتی مخاطب این آیات طایفه‌های پراکنده مسلمانان هم نیست، چون در این صورت هر قومی بر اساس تشخیص خود می‌تواند جنگ‌افروزی کند<sup>۱</sup> و این باعث هرج و مرج می‌شود. بنابراین، مخاطب این آیه مؤمنان با عنوان «حکومت» هستند. ویژگی این نظر آن است که در این مبنا، عوارض ناشی از هرج و مرج به حداقل می‌رسد، چراکه اگر حکومت‌های اسلامی فاسد باشند، در وضعیتی مثل جوامع امروزی حداقل باید پاسخ‌گویی حقوق بین‌الملل باشند. ولی در خصوص حکومت‌های رسمیت‌نیافته مثل داعش امکان این پاسخ‌گویی وجود ندارد.

دیگر مطلب در خور توجه در این آیه این است که چون با توجه به آیات دیگر ثابت کردیم که حکم جهاد درباره کفار حربی و غیرحربی متفاوت است و از طرف دیگر آیه قید «یلونکم» دارد که وصفی است به معنای نزدیک‌تر، بنابراین آیه در مقام بیان حکم کفار از جهت نزدیک بودن و دور بودن است و تمرکزش بر روی این وصف قرار می‌گیرد؛ چراکه در واقع حکم کفار به صورت مبسوط در ذیل آیات دیگر آمده و مخاطب می‌داند که منظور از کافر در این آیه کافر حربی است. از این رو قید حربی بودن کفار در این آیه نیامده است. در نتیجه این آیه درباره کفار حربی است.

### ۶. آیه ۴ سوره محمد ﷺ

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَانَ» (محمد: ۴)؛ سیاق این آیه وظیفه مسلمانان را در حین جنگ با کفار بیان می‌کند. نکته مهم در این آیه این است که حربی بودن کفار در این آیه مفروض گرفته شده است. بنابراین، وظیفه و چگونگی پیکار با آنها را برای مسلمانان بیان

می‌کند و حتی اسیرگرفتن را به بعد از شکست دادن دشمن ارجاع می‌دهد. این برداشت از آیه در لسان بسیاری از مفسران وجود دارد (زحیلی، ۱۴۱۸: ۸۵/۲۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۲۴/۱۸؛ طوسی، بی‌تا: ۲۹۱/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۴۷/۹). طنطاوی معتقد است منظور از «لقاء» در این آیه قتال است نه مجرد ملاقات، و منظور از کافران کسانی هستند که با مسلمانان در حال جنگ‌اند (طنطاوی، بی‌تا: ۲۲۰/۱۳).

#### ۷. آیه ۳۵ سوره محمد ﷺ

«فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ» (محمد: ۳۵)؛ جمله «تدعوا الى السلم» عطف بر جمله «تهنوا» است، که در این صورت هر دو با حرف نهی «لا» منفی خواهند بود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۸/۱۸). بنابراین، در این حالت، بر نهی مصالحه با دشمن تأکید شده است. از سیاق آیات دیگر چنین برمی‌آید که این آیه درباره کافران حربی است که در آن به چگونگی رفتار با آنها اشاره می‌شود و مسلم است که صلح با کفار حربی باید از جانب قدرت باشد. از این رو خداوند در آیه ۶۱ انفال «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» می‌فرماید اگر آنها تقاضای صلح کردند، از آنها قبول کن تا جانب اقتدار مسلمانان رعایت شود. لذا در این آیه می‌فرماید شما تقاضای صلح نکنید، چون این نشانه ضعف شما است.

البته باید توجه داشت که این منع از تقاضای صلح در صورتی است که مسلمانان قدرت و دست بالاتری داشته باشند و الا در هنگام نیاز منعی از تقاضای صلح از جانب مسلمانان نخواهد بود. چه بسا به همین دلیل باشد که بعضی از مفسران در وجه جمع این دو آیه گفته‌اند صلحی که مذموم و ممنوع است، صلحی است که مسلمانان از روی سستی تن به آن دهند و خواهان آن باشند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۸۹/۲۱؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۳۳/۲۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۲۵/۵؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۳۵/۲۷). برخی نیز گفته‌اند با توجه به آیه ۶۱ انفال، اگر دعوت به صلح، مخالف مصلحت مسلمانان نباشد مانعی ندارد، ولی اگر دعوت به صلح موجب ذلالت مسلمانان و ظهور ضعف آنها باشد پذیرفتنی نیست (طنطاوی، بی‌تا: ۲۴۷/۱۳ و ۲۴۸). البته از علی ابن ابراهیم قمی نقل شده که آیه ۶۱ انفال به واسطه آیه ۳۵ سوره محمد نسخ شده (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۱۶۵/۲) اما این ادعا، با توجه به شواهد بسیار که درباره نظریه صلح داریم، پذیرفتنی نیست.

#### ۸. آیه ۵۱ سوره مائده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (مائده: ۵۱)؛ این آیه

که از حرام بودن دوستی یا هم‌پیمانی با کفار کتابی حکایت دارد، می‌تواند مخالف نظریه صلح و مؤید نظریه جهاد باشد. عده‌ای از مفسران، «ولایت» در این آیه را به «هم‌پیمانی» معنا می‌کنند (رشیدرضا، ۱۹۹۰: ۴۲۷/۶-۴۲۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۰۹/۴) که البته شأن نزول آیه به این معنا کمک می‌کند؛<sup>۹</sup> اما طباطبایی با مباحث مبسوطی، از جمله که این شأن نزول موجب تخصیص آیه نمی‌شود، در مقام اثبات این مطلب برمی‌آید که «ولایت» در این آیه به معنای محبت و دوستی است؛ وی می‌گوید معنا ندارد خدای تعالی بفرماید «با یهود و نصارا هم‌سوگند نشوید که آنها هم‌سوگند یکدیگرند»، مگر هم‌سوگند بودن آنها با یکدیگر مزاحم و منافی آن است که مسلمانان هم با آنها هم‌سوگند شوند؟ پس آن ولایتی که وحدت را بین یهودیان به وجود می‌آورد و بعضی را بر بعض دیگر پیوند می‌دهد، ولایت محبت و تعصب قومی یا پیوندهای مذهبی و دینی است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۸/۵-۳۶۹).

در نقد این سخن طباطبایی می‌توان گفت «ولایت» به معنای محبت در اینجا خصوصیتی ندارد؛ زیرا همان‌طور که دوستی یهود و نصارا با کفار محارب، مانع از دوستی مسلمانان با آنها می‌شود، اتفاقاً هم‌پیمانی آنها با کفاری که مخالف اسلام‌اند، به طریق اولی باعث ممانعت از هم‌پیمانی مسلمانان با کفار بی‌طرف می‌شود؛ چراکه اولاً با توجه به سیاق و شأن نزول، منظور آیه از پیمان، هر پیمانی نیست، بلکه منظور پیمان‌هایی از جنس همان عهدهایی است که با مسلمانان می‌بندند و در واقع پیمان‌های دو گروه کافر (غیر محارب و محارب) با پیمان‌های مسلمانان با کفار غیر محارب (معاهد اسلام) تعارض پیدا می‌کند و همین مقدار در مجاز نبودن پیمان با آنها کفایت می‌کند، ولو اینکه احتمال آن باشد که در این پیمان‌های متعارض، طرف معاهد اسلام، جانب اسلام را بگیرد.

بنابراین، لزومی ندارد که «ولایت» را در آیه به معنای محبت در نظر بگیریم و به این وسیله مسلمانان را از معاشرت و اختلاط با اهل کتاب نهی کنیم،<sup>۱۰</sup> بلکه می‌توان «ولایت» را به معنای پیمان‌ن بستن با اهل کتاب بی‌طرفی در نظر گرفت که در آن زمینه خاص، با اهل کتاب حربی پیمان دارند و شأن نزول هم، بر همین معنا تأکید می‌کند.<sup>۱۱</sup>

البته برخی از علما، «ولایت» را در این آیه به معنای «مصافاة أعداء الاسلام والاستنصار بهم، والتحالف معهم دون المسلمین» (طنطاوی، بی‌تا: ۱۸۹/۴) در نظر گرفتند که در این صورت منع ولایت با اهل کتاب، به معنای منع خالصانه بودن با دشمنان اسلام، طلب کمک از آنها و هم‌پیمانی با آنها در مقابل اسلام است، که طبق این نظر مقصود از منع ولایت، ممنوعیت از هم‌پیمانی با اهل کتاب حربی است.

## ۹. آیه ۲۸ سوره آل عمران

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران: ۲۸)؛ این آیه که در بدو امر حاکی از منع و نهی دوستی با کفار است، می‌تواند مخالف نظریه صلح مطرح شود. «ولایت» به معنای ولی و سرپرست است و در اصل به معنای مالکیت تدبیر است، ولی به تدریج در معنای محبت نیز به کار رفته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۱/۳). نکته مهمی که طباطبایی به آن اشاره کرده، این است که این آیه یک قید دارد و آن قید «اولیاء من دون المؤمنین» است و به این معنا است که اگر شخص مسلمان، اجتماعی و نوع دوست باشد، حداقل باید کافران و مؤمنان را به یک اندازه دوست داشته باشد، ولی اگر فقط کفار را دوست بدارد و زمام امور خود را به دست آنها بدهد، معلوم می‌شود با آنها سنخیت دارد نه با مسلمانان (همان). بنابراین، از این سخن طباطبایی برمی‌آید که دوستی با کفار منعی ندارد، بلکه شرایطی دارد، که از جمله آن حفظ استقلال و سیادت اسلامی است که در سایه اموری نظیر دوستی و ارتباط با مؤمنان شکل می‌گیرد که در عرض ارتباط و دوستی با کفار باید باشد. در این قسمت نیز برای رفع تعارض سخن طباطبایی ذیل آیه ۵۱ سوره مانده با نظر وی در آیه ۲۸ سوره آل عمران درباره دوستی و محبت با اهل کتاب می‌توان گفت منظور از نهی وی از محبت به اهل کتاب در آیه ۵۱ سوره مانده، نهی محبت و دوستی خالصانه است، به صورتی که مسلمانان یکدله تسلیم آنها باشند.<sup>۱۲</sup> از این رو در آیه ۲۸ سوره انفال قیودی مانند هم‌عرض بودن دوستی با مسلمانان قرار می‌دهد، تا دوستی و محبت بی‌قید و شرط با اهل کتاب تعدیل شود. از کلام زحیلی هم در تفسیر این آیه به دست می‌آید که هم‌پیمانی‌ای که مخالف مصلحت مسلمانان نباشد و دوستی‌ای که همراه با رضایت به کفر کافران غیرحربی نباشد، ممنوع نیست (زحیلی، ۱۴۱۸: ۲۰۲/۳-۲۰۳).

## ۱۰. آیه ۲۲ سوره مجادله

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (مجادله: ۲۹)؛ این آیه ظهور در آن دارد که رابطه نزدیک و دوستی با امثال کافرانی که دشمن خدا و رسول خدا ﷺ هستند، ممنوع است. از این رو، به نحوی مؤید محدودیت رابطه با کفار است و نظریه صلح را محل تردید قرار می‌دهد، ولی نکته‌ای که باید در این آیه لحاظ شود این است که این آیه با قید «حاد الله ورسوله» به کافر مشرکی که دشمن رسول خدا ﷺ است نظر دارد نه مطلق کافر. در ادامه، اهم آیاتی مطرح می‌شود که دال بر اصالت صلح با کفار غیرحربی است.

## اهم آیات دال بر صلح

در این قسمت به آیاتی اشاره می‌کنیم که حاکی از نظریهٔ مصالحه در اسلام است. در واقع، می‌توان این آیات را حمل بر مجازنبودن مقاتله با کفار بی‌طرف کرد.

### ۱. آیهٔ ۶۱ سوره انفال

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال: ۶۱)؛ در آیه قبل از این آیه، به چگونگی آمادگی برای جهاد اشاراتی شده، تا دشمنان اسلام به سبب ترس از جهاد، از تعرض منصرف شوند: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» (انفال: ۶۰). با شواهد آیه ۶۰ سوره انفال مشخص می‌شود که این دشمنان حربی هستند و از طرفی آیه ۶۱ انفال به مسلمانان توصیه می‌کند که اگر همین دشمنان حربی تقاضای صلح کردند (که احتمالاً این تقاضا هم به سبب قدرت اسلامی است که فراهم آورده) باید صلح آنها را بپذیرند، که در این صورت این کافران از حربی‌بودن خارج می‌شوند. از این رو آیه ۶۱ انفال به این مطلب اشاره دارد که اگر دشمنان اسلام (کفار حربی) تقاضای صلح کردند، از آنها بپذیرند. پس درباره کفار بی‌طرف از مشرک و اهل کتاب، به طریق اولی<sup>۱۳</sup> اجازهٔ جهاد نمی‌دهد.

### ۲. آیهٔ ۹۰ سوره نساء (اعتزال)

«فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يقاتِلْكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء: ۹۰)؛ با توجه به این آیه، اگر گروهی از دشمنان از جنگ با مسلمانان پرهیز کردند و پیشنهاد صلح دادند، مسلمانان نباید با آنها بجنگند. برخی از فقها با توجه به این آیه جواز صلح با کافر بی‌طرف را مطرح می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۳۱۴/۱). در این آیه به نوعی کناره‌گیری از مشرکان، ممدوح توصیف شده است. البته این کناره‌گیری به معنای رهاکردن مسئولیت‌های مکلف نیست، بلکه علاوه بر اینکه نوعی راهبرد برای رسیدن به صلح است، می‌تواند نوعی تبلیغ و ارشاد خاموش باشد که حتی برخی مواقع، اثرش از تبلیغات پر سر و صدا بیشتر است. از این رو، این آیه می‌تواند اشاره‌ای باشد به پذیرش اصالت صلح در سیره نبی اکرم ﷺ.

در تأیید برداشتی که از این آیه می‌شود، نمونه‌های فراوانی از سیرهٔ پیامبر ﷺ در بی‌طرفی و اعتزال دیده می‌شود، مثل پیمان با بنی‌ضمهر مبنی بر بی‌طرفی آنها (ابن‌هشام، بی‌تا: ۲۱۰/۲؛ ابن‌سعد، بی‌تا: ۸/۲؛ عمید، ۱۴۱۴: ۳۰۸/۳). همچنین، قبیلهٔ بنوغمم در جنگ موته، بی‌طرف ماند و پیامبر ﷺ

متعرض آنها نشد (عمید، ۱۴۲۱: ۳۰۸/۳)؛ و رفتار پیامبر ﷺ با حبشه، که به سبب اعتزالشان، متعرض آنها نشد و فرمودند مادامی که حبشی‌ها متعرض شما نشده‌اند، متعرض آنها نشوید (همان: ۳۰۹/۳).<sup>۱۴</sup> این آیه نشان می‌دهد که اعتزال مثبت<sup>۱۵</sup> از نظر شرع قبیح نیست و این نشانه صلح و دوستی و تمایل نداشتن به جنگ، در رابطه با کفار بی طرف است؛ چراکه اگر دشمن حربی هم از جنگ دست بکشد و تقاضای صلح کند دیگر حربی محسوب نخواهد شد.

### ۳. آیه ۷ و ۸ سوره ممتحنه

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» (ممتحنه: ۷ و ۸). این آیات ظهور در این دارد که خداوند خواهان دوستی و مودت بین مسلمانان و دشمنان آنها است، ولی طباطبایی با توجه به شأن نزول آیه می‌خواهد اثبات کند که مودت در این آیه به معنای اسلام آوردن آنها است که در آخر هم، آنها (مشرکان مکه) مسلمان شدند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۳/۱۹). ولی چنان‌که خود طباطبایی قبلاً تصریح کرده بود، شأن نزول نمی‌تواند مخصوص عموم و اطلاق آیه باشد (همان: ۳۷۰/۵)، چراکه شأن نزول مربوط به زمان خاص و مکان خاصی است و اگر بخواهیم با آن، آیات را تخصیص بزنیم، دیگر قرآن برای همه زمان‌ها معتبر نخواهد بود. بنابراین، در این آیه هم، لزوم مودت برای همه زمان‌ها به معنای اسلام نخواهد بود، چراکه در این صورت شأن نزول باعث تخصیص و اطلاق آیه می‌شود.

از این رو می‌توان با دشمنان، اعم از اهل کتاب و مشرک، بدون اسلام آوردنشان به صلح و دوستی رسید و طبق این آیه، این عمل مرضی خداوند خواهد بود. آیه ۸ و ۹ همین سوره، بر این معنا تأکید می‌کند؛ زیرا در آیه ۸ می‌فرماید خداوند شما را از کسانی که با شما مقاتله نکردند و از دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند. در آیه ۹ ممتحنه هم می‌فرماید خداوند شما را از دوستی‌ورزیدن با کسانی که با شما در دینتان جنگیدند و از سرزمینتان بیرون راندند و در بیرون راندن شما همدستی کردند، نهی می‌کند،<sup>۱۶</sup> که اگر مفهوم مخالف این آیه در نظر گرفته شود حاکی از جواز دوستی با کفار بی طرف است.

بنابراین، وقتی مودت بین مسلمانان و کافران بی طرف اثبات شود به طریق اولی صلح با آنها ثابت می‌شود. مکارم شیرازی هم آیه ۸ سوره ممتحنه را حاکی از حفظ جان و مال و ناموس کافران بی طرف می‌داند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۳۱۴/۱) که این به معنای اصالت صلح در برابر کفار بی طرف

است. البته سیره نبوی ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) هم به مصادیقی اشاره دارد که همین معنا را تأیید می‌کند. از جمله اینکه یهودیان بسیاری به دلیل معاشرت نیک علی (علیه‌السلام) مسلمان شدند (مجلسی، بی‌تا: ۱۱۳/۴۰)، یا رسول خدا ﷺ برای جنازه یهودیان به پا می‌خاست (همان: ۲۷۳/۷۸)؛ یا امامین باقر و صادق (علیهم‌السلام) می‌فرمودند اگر با یهودی هم‌نشین شدی، با او به‌نیکی معاشرت کن (صدوق، ۱۴۱۳: ۴۰۴/۴). البته ممکن است اشکال شود که این مصادیق از سیره، مختص کفار ذمی است. در جواب می‌توان گفت اولاً این مصادیق اطلاق دارد، چراکه مقید به ذمی بودن نشده‌اند، ثانیاً با تفسیری که طباطبایی از آیه ۲۸ آل‌عمران داشت، مودت و دوستی با کفار غیر حربی، اعم از کتابی و مشرک، مانعی ندارد، ولی حداکثر باید در حد دوستی با مسلمانان باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۱/۳). برخی نیز همین نظریه را پذیرفته و گفته‌اند دوستی و محبت با مشرکان بی‌طرف که علیه مسلمانان عملی انجام ندادند مانعی ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۱/۲۴ و ۳۲).

از طرفی آیات و روایاتی را که حاکی از دوستی نکردن با آنها است، حمل بر دوستی‌ای می‌کنیم که موجب رنگ‌پذیری و تغییر در عقیده دینی شود. لذا روایتی مانند «ولا یصافیه المودة» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷۶/۱۳) همین معنا را تأیید می‌کند که مودت با آنها مشکلی ندارد ولی خالصانه نباید باشد، یعنی به گونه‌ای نباشد که یکدله و همه‌جانبه تسلیم طرف مقابل شود.

بنابراین، در نهایت، درباره دوستی با کفار می‌توان گفت دوستی کافران در صورتی که باعث اثرپذیری و کم‌رنگ‌شدن اعتقادات نشود،<sup>۱۷</sup> مبعوض نیست، چراکه آیه برای برقراری مودت بین اسلام و دشمنان آن اظهار امید کرده و از این‌رو صلح بین آنها به طریق اولی می‌تواند پذیرفتنی باشد. ولی از طرفی هر قرارداد و پیمانی که منجر به اثرپذیری از کفار در عقاید شود یا موجب ایجاد تسلط کافران بر مسلمانان شود، ممنوع و مشمول غضب الاهی است.<sup>۱۸</sup> بنابراین، صرف دوستی با کفار و همچنین معاهداتی که در نتیجه این دوستی بسته می‌شود اعتبار دارد و لازم‌الاجرا است.

## استناد به نمونه‌های دیگری از سنت دال بر اصالت‌نداشتن جهاد در اسلام

### ۱. دستور پیامبر ﷺ به پرهیز از شروع جنگ از جانب مسلمانان

پیامبر ﷺ در جنگ بدر دستور دادند کسی جنگ را آغاز نکند تا من اجازه دهم و اگر دشمنان حمله کردند شما تیربارانشان کنید، ولی شمشیر نکشید، مگر آنکه محاصره‌تان کنند. از این‌رو در این جنگ حمله نخست از جانب کفار انجام شد (واقعی، ۱۴۰۵: ۱۵).<sup>۱۹</sup>



## ۲. دستور امام علی (علیه السلام) به آغازکننده نبودن در جنگ

امام علی (علیه السلام) در جنگ صفین، پیش از آغاز جنگ، به اصحابش فرمود هرگز آغازگر جنگ نباشید، چراکه بحمدالله دارای برهان و حجت هستید و همین خودداری از آغاز جنگ خود برهان دیگری است (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ۳۱۸).

## ۳. سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در مراعات وفای به عهد و رابطه آن با صلح دوستی در اسلام

باید توجه داشت که اسلام تأکید بسیار بر روابط تجاری با امت‌ها و ملت‌های دیگر دارد و این نشان می‌دهد که روابط خارجی در اسلام بر اساس اصل صلح است نه جنگ (زحیلی، ۱۴۱۹: ۱۳۳)؛ و آنچه مسلم است روابط تجاری در ساحت وفای به عهد شکل می‌گیرد. از طرفی سنت و سیره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در رعایت وفای به عهد نیز می‌تواند مؤیدی برای اصالت صلح از منظر اسلام باشد؛ چراکه اگر از منظر اسلام، اصالت جهاد با کفار مطرح باشد، انعقاد پیمان با آنها از نوع حکم ثانوی می‌شود و باید بعضاً حتی با مصلحت جزئی حکم به نقض پیمان داد؛ زیرا وقتی اصالت با جهاد باشد، اگر هم صلحی انجام گیرد می‌توان مانند احناف مدعی شد که به صرف تشخیص مصلحت از جانب حاکم، نقض عهد لازم است (کسانی، ۱۹۸۲: ۱۰۹/۷). سرخسی در این باره می‌گوید: «فان رأى المودعة خيراً فوادعهم ثم نظر فوجد مودعتهم شراً للمسلمین نبد إليهم المودعة وقاتلهم» (سرخسی، ۱۴۲۱: ۱۰۹/۱۰)؛ «اگر مواعده و صلح شری برای مسلمانان باشد باید آن را نقض، و با آنها مقاتله کرد». حال آنکه سیره و سنت این بزرگوران تأکید بسیار بر احترام به وفای به عهد با کفار و حتی دشمنان حربی دارد؛ مانند نامه امام علی (علیه السلام) درباره لزوم وفای به عهد در هنگام پیمان با دشمنان (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ۳۸۱)<sup>۲۰</sup> یا ماجرای صفین و حکمیت و خلف وعده نکردن امام علی (علیه السلام) با دشمنان حربی (منتظری، ۱۴۰۹: ۲۶۹/۵) یا قضیه ابوجندل و ابوبصیر و تحویل آنها به مشرکان مکه از جانب نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) بر اساس پیمان با مشرکان (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۴۸/۲۶؛ الشیبانی، بی تا: ۳۱۴/۱).

## استناد به برخی نمونه‌ها از سنت دال بر اصالت جهاد در اسلام و نقد آن

در برخی روایات امر به جهاد با مردم شده تا مسلمان شوند، مانند این روایت که: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» (بخاری، ۱۳۵۶: ۱۳؛ مغربی،

۱۳۸۵: ۴۰۲/۲)، اما در جواب گفته شده سند این روایت معتبر نیست و در صورت صحت سند چون «أَقَاتِلَ» از باب مفاعله است و مهم‌ترین معنایش دوطرفه‌بودن است، این نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ یک طرف جنگ است و احتمال دفاعی‌بودن جهاد از ناحیه پیامبر ﷺ وجود دارد (شمس‌الدین، ۱۹۹۷: ۱۹۷-۱۹۹)؛ یا روایت «اقْتُلُوا شُبُوحَ الْمُشْرِكِينَ وَاسْتَبْتُوا سُرْحَمَهُمْ» (بیهقی، ۱۴۱۴: ۹۲/۹) که در آن امر به کشتن سال‌خوردگان مشرکان و باقی‌گذاشتن کودکان آنها شده و دلیل آن هم جز کفر پیرمردان نمی‌تواند باشد. در جواب به این روایت گفته شده که اولاً سند این روایت ضعیف است، ثانیاً کلمه «شیخ» به معنای پیرمرد فرتوت نیست که قدرت جنگیدن ندارد، بلکه به معنای کسی است که سنی از او گذشته و آثار پیری در چهره او نمایان شده است. بنابراین، این شخص قدرت جنگیدن یا حتی رهبری جنگ را دارد، حال آنکه در روایات به پیرمردی که قدرت جنگیدن ندارد «شیخ فانی» می‌گویند (شمس‌الدین، ۱۹۹۷: ۲۴۱ و ۲۴۲).

قائلان به اصالت جهاد در اسلام، از سنت به روایات فراوانی از جمله صحیح ابن‌خالد استشهد می‌کنند، که در آن امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا می‌خواهی اصل و فرع اسلام و بلندترین نقطه آن را به تو معرفی کنم؟». بعد می‌فرماید اصل اسلام نماز است و فرع آن زکات، و بلندترین نقطه اش جهاد است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴۱/۱). یا روایت امام صادق (علیه السلام) که می‌فرماید: «ثُمَّ افْتَرَضَ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّيَامَ وَالْحَجَّ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (همان: ۱۷/۱)؛ یا روایت عبدالعظیم حسنی از امام هادی (علیه السلام) که عقاید خودش را نزد ایشان بیان کرد و جهاد را بعد از ولایت، از فرایض دانست و امام هادی (علیه السلام) آن را کاملاً تأیید کرد (همان: ۲۱/۱). در روایت دیگر نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: «لا يجتمع في جزيرة العرب دينان» (ماوردی، بی‌تا: ۷۴۷/۱۴؛ نووی، بی‌تا: ۲۰۹/۱۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱: ۵/۲۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲۶۴/۲؛ کاظمی، بی‌تا: ۲۳۱/۲).

همچنین، علاوه بر نصوص به اجماع مسلمانان استناد شده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۳۱/۲۱) که به نوعی کاشف از سنت است. روایات مؤید جهاد، مانند صحیح ابن‌خالد و روایت نبی اکرم ﷺ «لا يجتمع في جزيرة العرب دينان»، با توجه به تفاسیر و نقد آیات جهاد و همچنین آیات و سیره و سنت که دلالت بر صلح دارند، به این صورت توجیه می‌شوند که منظور از تأیید و تحسین جهاد، مربوط به جهادهای دفاعی در مقابل کفار حربی است و اینکه در روایت پیامبر ﷺ آمده که دو دین در جزیره‌العرب جمع نمی‌شوند، منظور این است که در قلمرو اسلامی نباید دو دین حکومت داشته باشند. درباره اجماع نیز می‌توان گفت اولاً با توجه به ادله معارض و فهم مخالفان اصالت جنگ، تحقق اجماع بعید به نظر می‌رسد و فقط می‌تواند ادعایی باشد. ثانیاً پیدایش قطع به قول

معصوم علیه السلام از ناحیه اجماع محصل، چندان کمیاب است که ارزشی برای بیشتر اجماع‌هایی که به دست ما رسیده، نمی‌ماند، همان‌طور که مظفر این مطلب را ثابت می‌کند (مظفر، ۱۳۸۳: ۳۱۰/۲).

## نتیجه

با تحلیلی که از آیات مؤید جهاد و آیات مربوط به مجازنبودن دوستی با کفار انجام شد و نیز آیاتی که بر ضرورت صلح با جوامع دیگر تأکید دارد، این نتیجه به دست می‌آید که آیاتی از قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و معصومان علیهم السلام که بر جهاد دلالت می‌کند، در واقع محدود به کفار حربی است و برخی از علمای عامه و امامیه نیز همین نظریه را مقبول دانسته‌اند، ولی اینکه عده‌ای بخواهند جهادی را که مسلمانان برای دفاع از کیان اسلام در مقابل حربیون آغاز کرده‌اند «جهاد ابتدایی» بنامند، در واقع این نام‌گذاری از حیث آغازگری جنگ مسلحانه است، نه از حیث شروع جنگ به معنای عام، زیرا همان‌طور که اشاره شد، جنگ عقیدتی هم از مصادیق جنگ محسوب می‌شود؛ ولی نباید از نظر دور داشت که در واقع این آغازگری عنوان دفاعی دارد. گرچه دشمنان اسلام ابتدائاً دست به اسلحه نبردند، ولی کارهایی کردند که از جنگ مسلحانه بالاتر است. بنابراین، صدق عنوان «حربی» به خود گرفتند. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که اصل اولی در اسلام در مواجهه با کفار، اعم از مشرک و کتابی، صلحی مقتدرانه است. به همین دلیل اگر کفار حربی نباشند، جوازی بر مقاتله با آنها نیست.

اگر قائل به اصل اولی صلح شویم تمام آیاتی را که حاکی از امر به صلح است می‌توانیم به عنوان حکمی واجب‌الاجرا در نظر بگیریم، نه صرفاً جواز صلح، مانند امر در آیه ۶۱ انفال که اختلاف در آن است که قبول هدنه از سوی حاکم اسلامی واجب است یا جایز.

اگر قائل به اصالت جهاد باشیم، امکان دارد مانند احناف به این نتیجه برسیم که در هنگام صلح مهاده بر اساس آیه ۵۸ انفال «وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْزِلْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ»، به صرف هر مصلحت جزئی که امام مسلمانان تشخیص دهد، می‌توان فسخ عهد کرد؛ حال آنکه این مخالف سیره نبوی و اهل بیت علیهم السلام است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. البته در ادامه، ادله مربوط به اصل اولی جهاد را می‌آوریم و به صورت کامل نقد می‌کنیم.
۲. در ادامه در ذیل آیات مبتنی بر جهاد به دیدگاه‌های وی اشاره می‌کنیم.
۳. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران: ۲۸).
۴. «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ» (توبه: ۱۳).
۵. آیه ۱۹۰ سوره بقره که مشعر به وصف کافران حربی بود.
۶. با کسانی که به خداوند ایمان ندارند، و حرام الاهی را رعایت نمی‌کنند و به دین حق متدین نمی‌شوند، بجنگید.
۷. این راه تخفیفی برای اهل کتاب قانون‌شکن است.
۸. نمونه‌های آن گروه‌های جهادی از جمله داعش و القاعده در تمام دنیا است.
۹. چون در شأن نزول آیه آمده است که عبادۀ بن صامت از قبیله بنی‌عوف بن خزرج از بنی‌قینقاع از این جهت که با رسول خدا (ص) جنگیدند بی‌زاری جست، با اینکه بین بنی‌عوف و بنی‌قینقاع سوگند بر نصرت برقرار بود، ولی عبدالله بن ابی، رئیس منافقان بی‌زاری نجست و به‌سرعت به سوی بنی‌قینقاع شتافت و بهانه آورد که ما می‌ترسیم پیمان یاری را که با بنی‌قینقاع داریم لغو کنیم، آن وقت شهرمان از جانب آنها هدف حمله قرار گیرد و آن وقت یآوری نداشته باشیم؛ نک.: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۹/۵.
۱۰. البته از سخن طباطبایی ذیل آیه ۲۸ آل‌عمران با توجه به «اولیاء من دون المؤمنین» برمی‌آید که دوستی با کفار به شرط اینکه همراه با دوستی مسلمانان باشد، منعی ندارد؛ نک.: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۱/۳.
۱۱. در پی‌نوشت ۹ شأن نزول آیه بیان شد.
۱۲. «ولا یصافیة المودة» (نک.: حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷۶/۱۳) شامل این معنا است که مودت با آنها مشکلی ندارد، ولی خالصانه نباید باشد، یعنی به گونه‌ای نباشد که یکدله و همه‌جانبه تسلیم آنها شود.
۱۳. مفهوم موافق.
۱۴. البته درباره حبشه مباحث فراوانی است، از آن جمله گفته شده، که حاکم آنجا مسلمان شده بود و به همین دلیل پیامبر (ص) متعرض آنجا نشده بود، ولی آنچه در کتب مختلف آمده، و تقریباً متیقن است، این است که ملت حبشه مسلمان نشده بودند و جزء ملت اسلام محسوب نمی‌شدند؛ نک.: عمید، ۱۴۲۱: ۳۰۹/۳، به نقل از: سنن ابوداود: ۱۱۴/۴، وسائل الشیعة: ۴۲/۶.
۱۵. منظور اعتزالی است که به شانه خالی کردن از وظایف هر شخص نینجامد.
۱۶. «إِنَّمَا يُنَٰهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» (ممتحنه: ۹).
۱۷. «لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» (نساء: ۱۴۱).

۱۸. اگر «ولایت» را در آیه ۵ مانده به معنای «پیمان» بگیریم (که به نظر می‌رسد همین معنا صحیح است) منظور از پیمان، پیمان‌هایی است که به دلایلی از جمله وجود پیمان‌های متعارض که کفار بی طرف با دشمنان اسلام می‌بندند، استحکام مناسبی ندارد و موجب تسلط کفار بر مسلمانان می‌شود.
۱۹. البته این مطلب به نقل از مغازی واقدی، ترجمه محمد مهدی دامغانی، ص ۱۵ است.
۲۰. «وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَقْرِيقِ أَهْوَانِهِمْ».

## منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه (۱۴۱۴). قم: مؤسسه نهج البلاغه، چاپ اول.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
- ابن ترکمانی (بی تا). الجوهر النقی علی السنن الکبری، بی جا: بی نا.
- ابن سعد (بی تا). الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
- ابن عربی (بی تا). احکام القرآن، بیروت: دار الجیل، الطبعة الاولى.
- ابن هشام (بی تا). سیره ابن هشام، بی جا: بی نا.
- ابن ادريس، محمد بن منصور (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰). البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر، الطبعة الاولى.
- ابو صلاح حلبی، تقی الدین نجم الدین (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، چاپ اول.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۵۶). صحیح بخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بهوتی، منصور بن یونس بن ادريس (۱۴۰۲). الکشاف القناع عن متن الاقناع، بیروت: دار الفکر.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸). انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۱۴). سنن الکبری، مکه: دار الباز.
- مجموعه من المؤلفین (بی تا). الموسوعة الفقهية الكويتية، کویت: دار السلاسل.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). ولایت فقیه و ولایت فقاهت و عدالت، قم: اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام)، الطبعة الاولى.
- حق پناه، رضا (۱۳۸۸). «جنگ و صلح از منظر علامه طباطبایی»، در: اندیشه حوزه، س ۱۵، ش ۷۵، ص ۷۷-۱۲۰.

- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴). تذکره الفقهاء (ط - الحديثة)، قم: مؤسسة آل النبی (علیه السلام)، چاپ اول.
- خطیب الشربینی، محمد (بی تا). مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج، بیروت: دار الفکر.
- راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵). فقه القرآن، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
- رشید رضا، محمد (۱۹۹۰). تفسیر المنار، بی جا: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- زحیلی، وهبه (۱۴۱۸). التفسیر المنیر فی العقیدة والشریعة، بیروت: دار الفکر المعاصر، الطبعة الثانية.
- زحیلی، وهبه (۱۴۱۹). آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق: دار الفکر، الطبعة الثانية.
- زمخشري، محمود (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوابیل فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتاب العربی، الطبعة الثالثة.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۱). مفاهیم القرآن، قم: مؤسسة امام صادق (علیه السلام)، چاپ چهارم.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۰۹). مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة اهل بیت (علیهم السلام).
- سرخسی (۱۴۲۱). المسبوط، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الاولى.
- سید سابق (بی تا). فقه السنة، قاهره: الفتح للاعلام العربی.
- شیرازی زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹). کتاب نکاح، قم: موسسه رأی پرداز، چاپ اول.
- شلتوت، شیخ محمود (۱۴۰۳). القرآن والقتال، بیروت: دار الفتح للطباعة والنشر، الطبعة الثانية.
- شمس الدین، محمد مهدی (۱۹۹۷). جهاد الامة، بیروت: دار العلم للملایین.
- شیبانی (بی تا). الکامل فی التاریخ، بی جا: بی نا.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷). المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طنطاوی، سید محمد (بی تا). التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره: دار نهضة مصر للطباعة والنشر، الطبعة الاولى.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المسبوط فی فقه الامامية، تهران: المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية، الطبعة الثانية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰). النهایة فی مجرد الفقه والفتوی، بیروت: دار الکتاب العربی، الطبعة الثانية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- عبده، محمد (۱۹۶۶). رسالة التوحید، بی جا: مطابع دار الکتاب العربی.
- عروسی حویزی، عبد العلی (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم.

- عمید، عباس علی (۱۴۲۱). فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۵). تفسیر کنز العرفان فی فقه القرآن، قم: مرتضوی، چاپ اول.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
- فرجانی، عمر احمد (۱۹۸۸). اصول العلاقات الدولية فی الاسلام، بی جا: دار اقراء للطباعة والترجمة والنشر والخدمات الاعلامية، الطبعة الثانية.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸). کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- کاسانی، علاء الدین (۱۹۸۲). بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دار الکتب العربی.
- کاظمی، جواد بن سعد (بی تا). مسالک الأفهام إلى آیات الأحکام، بی جا: بی تا.
- ماوردی، علی بن محمد (بی تا). الحاوی الکبیر، بیروت: دار الفکر.
- مجلسی، محمد باقر (بی تا). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (علیهم السلام)، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول (علیهم السلام)، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). مجموعه آثار استاد شهید مطهری (جهاد)، تهران: صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۳). اصول الفقه، قم: دار الفکر، چاپ اول.
- مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). دعائم الاسلام، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام).
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷). الفتاوی الجديدة، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، چاپ دوم.
- منتظری، حسین علی (۱۴۰۹). مبانی فقهی حکومت اسلامی، قم: مؤسسه کیهان، چاپ اول.
- منتظری، حسین علی (بی تا). رساله استفتانات، قم: بی تا.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۷). فقه الحدود والتعزیرات، قم: مؤسسة النشر لجامعة المفید، الطبعة الثانية.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة السابعة.
- نووی، یحیی بن شرف (۱۴۰۵). روضة الطالبین و عمدة المفتین، بیروت: مکتب الاسلامی.
- نووی، یحیی بن شرف (بی تا). المجموع شرح المذهب، بی جا: بی تا.
- واقفی، محمد بن عمر (۱۴۰۵). مغازی: تاریخ جنگ های پیامبر، ترجمه: محمدمهدی دامغانی، قم: دانش اسلامی، چاپ دهم.
- ولایی، عیسی (۱۳۹۲). فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران: نی.

## References

The Holy Quran.

A Group of Authors. n.d. *Al-Mosuah al-Feghhiyah al-Koweytiyah (Kuwaiti Jurisprudential Encyclopedia)*, Kuwait: Dar al-Salasel.

Abdoh, Mohammad. 1966. *Resalah al-Tohid (Treatise of Unification)*, n.p: Arabic Book Institute. [in Arabic]

Abu Hayyan, Mohammad ibn Yusof. 1999. *Al-Bahr al-Mohit fi al-Tafsir (The Vast Sea in the Interpretation of the Quran)*, Beirut: Thought Institute, First Edition. [in Arabic]

Abu Salah Halabi, Taghi al-Din Najm al-Din. 1982. *Al-Kafi fi al-Feghh (Self-sufficiency of the Jurisprudence)*, Isfahan: Imam Amir al-Momenin (AS) Public Press, First Edition. [in Arabic]

Alusi, Seyyed Mahmud. 1994. *Ruh al-Maani fi Tafsir al-Quran al-Azim wa Sab' al-Mathani*, Beirut: Scientific Books Institute, First Edition. [in Arabic]

Amid, Abbas Ali. 2000. *Feghh Siyasi (Political Jurisprudence)*, Tehran: Amirkabir, Fourth Edition.

Arusi Howeyzi, Abd al-Ali. 1994. *Tafsir Nur al-Taghalayn (Commentary of the Light of the Two Weighty Things)*, Qom: Ismailiyan, Fourth Edition. [in Arabic]

Bahuti, Mansur ibn Yunos ibn Edris. 1981. *Al-Kashshaf al-Ghena an Matn al-Eghna (Veil Remover of the Text of al-Eghna)*, Beirut: Thought Institute. [in Arabic]

Beyhaghi, Ahmad ibn al-Hoseyn. 1993. *Sonan al-Kobra (Great Traditions)*, Mecca: Al-Baz Institute. [in Arabic]

Beyzawi, Abdollah ibn Omar. 1997. *Anwar al-Tanzil wa Asrar al-Tawil (Lights of the Revelation and Secrets of the Interpretation)*, Beirut: Arab Heritage Revival House, First Edition. [in Arabic]

Bokhari, Mohammad ibn Ismail. 1939. *Sahih Bokhari*, Beirut: Arab Heritage Revival Institute. [in Arabic]

Fakhr, Razi, Mohammad ibn Omar. 1999. *Mafatih al-Ghayb (Unseen Keys)*, Beirut: Arab Heritage Revival House, Third Edition. [in Arabic]

Farajani, Omar Ahmad. 1988. *Osul al-Elaghat al-Dowaliyah fi al-Islam (The Principles of International Relations in Islam)*, n.p: Eghra Institute for Printing, Translation, Publishing and Media Services), Second Edition. [in Arabic]



- Fazel Meghdad, Meghdad ibn Abdollah. 2004. *Tafsir Kzanz al-Erfan fi Feghh al-Quran (Interpretation of the Treasure of Mysticism in the Jurisprudence of the Quran)*, Qom: Mortazawi, First Edition. [in Arabic]
- Haghpanah, Reza. 2009. "Jang wa Solh az Manzar Allameh Tabatabayi (War and Peace from the Perspective of Allameh Tabatabayi)", in: *Hawzeh Thought*, yr. 15, no. 75, pp. 77-120. [in Farsi]
- Helli, Hasan ibn Yusof. 1993. *Tazkerah al-Foghaha (Notes for Jurists)*, Qom: Al al-Bayt (AS) Foundation, First Edition. [in Arabic]
- Horr Aameli, Mohammad ibn al-Hasan. 1988. *Tafsil Wasael al-Shiah ila Tahsil Masael al-Shariah (The Means of the Shiites to Achieve the Issues of Sharia)*, Qom: Al al-Bayt (AS), First Edition. [in Arabic]
- Ibn Arabi. n.d. *Ahkam al-Quran (Quranic Rules)*, Beirut: Al-Jeyl Institute, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Hesham. n.d. *Sirah ibn Hesham*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Ibn Idris, Mohammad ibn Mansur. 1989. *Al-Saraer al-Hawi le Tahrir al-Fatawi (Secrets of Rules Writing)*, Qom: Islamic Publications, Second Edition. [in Arabic]
- Ibn Sad. n.d. *Al-Tabaghat al-Kobra (Upper Classes)*, Beirut: Sader House. [in Arabic]
- Ibn Torkamani. n.d. *Al-Johar al-Naghi ala al-Sonan al-Kobra (Pure Essence on the Great Tradition)*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Jawadi Amoli, Abdollah. 1999. *Welayat Faghih wa Welayat Feghahat wa Edalat (Guardianship of Jurist and Guardianship of Jurisprudence and Justice)*, Qom: Esra. [in Farsi]
- Kasani, Ala al-Din. 1982. *Badae al-Sanae fi Tartib al-Sharae (Innovations of Literary Devices on the Order of Religions)*, Beirut: Arabic Book Institute. [in Arabic]
- Kazemi, Jawad ibn Sad. n.d. *Masalek al-Afham ela Ayat al-Ahkam (Paths of Understanding to the Verses of Rulings)*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Khatib al-Sherbini, Mohammad. n.d. *Moghni al-Mohtaj ela Marefah Maani Alfaz al-Menhaj (The Enricher of Those Who Need to Know the Meanings of the Words of al-Menhaj)*, Beirut: Thought Institute. [in Arabic]
- Maghrebi, Noman ibn Mohammad. 2006. *Daaem al-Islam (Pillars of Islam)*, Qom: Al al-Bayt Institute (AS). [in Arabic]

- Majlesi, Mohammad Bagher. 1983. *Merat al-Oghul fi Sharh Akhbar Al al-Rasul (Mirror of Intellects in the Explanation of the Narrations of the Prophet's Family)*, Tehran: Islamic Book Institute, Second Edition. [in Arabic]
- Majlesi, Mohammad Bagher. n.d. *Behar al-Anwar al-Jameah le Dorar al-Akhbar al-Aemah al-Athar (Oceans of Light, the Collection of Selected Narrations of the Infallible Imams)*, Beirut: Al-Wafa Institute. [in Arabic]
- Makarem Shirazi, Naser. 1995. *Tafsir Nemuneh (The Ideal Commentary)*, Tehran: Islamic Books Institute, First Edition. [in Farsi]
- Makarem Shirazi, Naser. 2006. *Al-Fatawi al-Jadidah (New Fatwas)*, Qom: Imam Ali ibn Abi Taleb School, Second Edition. [in Arabic]
- Montazeri, Hoseyn Ali. 1998. *Mabani Fegghi Hokumat Eslami (Jurisprudential Principles of Islamic Government)*, Qom: Keyhan Institute, First Edition. [in Farsi]
- Montazeri, Hoseyn Ali. n.d. *Resaleh Esteftaat (Replies to Inquiries)*, Qom: n.pub. [in Arabic]
- Motahhari, Morteza. 2005. *Majmue Athar Ostad Shahid Motahhari (Jehad) (Collection of Works of Master Martyr Motahhari (Jihad))*, Tehran: Sadra. [in Farsi]
- Mozaffar, Mohammad Reza. 2004. *Osul al-Feghh*, Qom: Thought Institute, First Edition. [in Arabic]
- Musawi Ardebili, Abd al-Karim. 2006. *Feghh al-Hodud wa al-Tazirat*, Qom: Al-Mufid University Publishing Corporation, Second Edition. [in Arabic]
- Nahj al-Balaghah. 1993. Qom: Nahj al-Balaghah Institute, First Edition. [in Arabic]
- Najafi, Mohammad Hasan. 1983. *Jawaher al-Kalam fi Sharh Sharae al-Islam (The Jewel of the Words in the Explanation of Islamic Law)*, Beirut: Arab Heritage Revival House, Seventh Edition. [in Arabic]
- Nawawi. 1984. *Rawzah al-Talebin wa Omdah al-Moftin*, Beirut: Islamic Institute. [in Arabic]
- Nawawi. n.d. *Al-Majmu Sharh al-Mohazzab*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Nayawardi, Ali ibn Mohammad. n.d. *Al-Hawi al-Kabir*, Beirut: Thought Institute. [in Arabic]
- Qomi Mashhadi, Mohammad ibn Mohammad Reza. 1989. *Tafsir Kanz al-Daghaegh wa Bahr al-Gharaeb*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, First Edition. [in Arabic]

- Rashid Reza, Mohammad. 1990. *Tafsir Al-Menar*, n.p: The Egyptian General Book Authority. [in Arabic]
- Rawandi, Ghotb al-Din. 1984. *Feghh al-Quran (Jurisprudence of the Quran)*, Qom: Ayatollah Marashi Library, Second Edition. [in Arabic]
- Sabzewari, Seyyed Abd al-Ala. 1988. *Mawaheb al-Rahman fi Tafsir al-Quran (Gifts of the Most Merciful in the Interpretation of the Quran)*, Beirut: Al al-Bayt (AS) Foundation. [in Arabic]
- Sadeghi Tehrani, Mohammad. 1945. *Al-Forghan fi Tafsir al-Quran be al-Quran (Criterion in the Interpretation of the Quran by the Quran)*, Qom: Islamic Culture Publication, Second Edition. [in Arabic]
- Sadugh, Mohammad ibn Ali. 1992. *Man la Yahzoroh al-Faghih (The One Who Doesn't Have Access to a Jurist)*, Qom: Islamic Publications Office, Second Edition. [in Arabic]
- Sarakhsi. 2000. *Al-Mabsut (The Expanded)*, Beirut: Thought Institute for Printing, Publishing and Distribution, First Edition. [in Arabic]
- Seyyed Sabegh. n.d. *Feghh al-Sannah (Jurisprudence of Tradition)*, Cairo: Al-Fath for Arab Media. [in Arabic]
- Shaltut, Sheikh Mahmud. 1982. *Al-Quran wa al-Ghetal (The Quran and the Fight)*, Beirut: Al-Fath Institute for Printing and Publishing, Second Edition. [in Arabic]
- Shams al-Din, Mohammad Mahdi. 1997. *Jehad al-Ommah (Jihad of the Nation)*, Beirut: Institute of Sciences for Millions. [in Arabic]
- Sheybani. n.d. *Al-Kamel fi al-Tarikh (Completion of History)*, n.p: n.pub. [in Arabic]
- Shobeyri Zanjani, Seyyed Musa. 1998. *Ketab Nekah (The Book of Marriage)*, Qom: Raypardaz Institute, First Edition. [in Farsi]
- Sobhani, Jafar. 2000. *Mafahim al-Quran (Quranic Concepts)*, Qom: Imam Sadegh Institute, Fourth Edition. [in Arabic]
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan. 1993. *Majma al-Bayan (Collection of Statements)*, Tehran: Naser Khosro, Third Edition. [in Arabic]
- Tabatabayi, Mohammad Hoseyn. 1996. *Al-Mizan*, Qom: Islamic Publications Office, Fifth Edition. [in Arabic]
- Tantawi, Seyyed Mohammad. n.d. *Al-Tafsir al-Wasit le al-Quran al-Karim (Intermediate Interpretation of the Holy Quran)*, Cairo: Egypt's Renaissance House for Printing and Publishing, First Edition. [in Arabic]

- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 1979. *Al-Nehayah fi Mojarrad al-Feghh wa al-Fatawa (The End in the Jurisprudence and Fatwa)*, Beirut: Arabic Book House, Second Edition. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 1986. *Al-Khelaf (Discrepancy)*, Qom: Islamic Publishing Office, First Edition. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 2008. *Al-Mabsut fi Feghh al-Emamiyah (Detailed in Imami Jurisprudence)*, Tehran: Mortazavi Publication for the Revival of Al-Jafari Works, Third Edition. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. n.d. *Al-Tebyan fi Tafsir al-Quran (Clarification of the Quran Interpretation)*, Beirut: Arab Heritage Revival House, First Edition. [in Arabic]
- Waghedi. 1984. *Maghazi: Tarikh Jang-hay Payambar (Maghazi: History of the Prophet's Wars)*, Translated by Mohammad Mahdi Damghani, Qom: Islamic Knowledge, Tenth Edition. [in Farsi]
- Welayi, Isa. 2013. *Farhang Tashrihi Estelahat Osul (Explanatory Dictionary of Terms of Principles of Jurisprudence)*, Tehran: Ney.
- Zamakhshari, Mahmud. 1986. *Al-Kashshaf an Haghaegh Ghawamez al-Tanzil wa Oyun al-Aghawil fi Wojoh al-Tawil (Discoverer of the Facts about the Mysteries of Revelation and the Prominent Sayings on the Aspects of Interpretation)*, Beirut: Arabic Book Institute, Third Edition. [in Arabic]
- Zohayli, Wahabah. 1997. *Al-Tafsir al-Monir fi al-Aghidah wa al-Shariah (Enlightening Interpretation of the Doctrine and Law)*, Beirut: Institute of Contemporary Thought, Second Edition. [in Arabic]
- Zohayli, Wahabah. 1998. *Athar al-Harb fi al-Feghh al-Islami (Effects of War on Islamic Jurisprudence)*, Damascus: Thought Institute, Second Edition. [in Arabic]